



گیلان و نسیم شمال

مطلبی را که بنده در این مقاله باید به عرض برسانم ^۱ «تأثیر گیلان در نسیم شمال» عنوان دارد .

این مطلبی است که حقا می‌بایست یکی از اهل قلم ولایت گیلان - که بحمدالله بسیار زیاد هم هستند، در اینجا بیان کند. این که قرعۀ این فال بنام من زده شده شاید، بیش از این وجه تناسبی در این کار خود نمی‌بینم که بهر حال مخلص هم کم و بیش خود را اهل قلم می‌دانم و در همان راهی قدم می‌زنم که سید اشرف‌الدین زده است.

علاوه بر اینها، گفتگوی نسیم شمال که همیشه گیلان را سرسبز و خرم داشته است، از زبان کسی که از بیابانهای بی آب و علف جنوب، دست به دامن البرز زده است، خود لذتی دیگر دارد، که بهر حال، گیلان همیشه از «نسیم شمال» متأثر بوده است، و خدا کند که همیشه از شمال نسیم بوزد، نه طوفانهای موج‌زا، که شمال به نسیم زنده است.

خارج از این بحث‌ها، از جهت اینکه هر ایرانی در هر حال حق دارد، در مورد هر گوشه از مملکت خود، از بندر عبادان تا جنگل ماسوله، اظهار نظر خوب و بد کند، این گفتگوی من هم بی نتیجه نخواهد بود.

علاوه بر این وقتی پیشنهاد شرکت در مجمع سید اشرف‌الدین به بند رسیده بنده

* آقای دکتر ابراهیم باستانی پاریزی. استاد دانشکده ادبیات دانشگاه تهران از نویسندگان شیرین قلم و محققان نکته‌یاب معاصر.

طبق معمول هرچه جستجو کردم که ارتباطی میان کرمان و کرمانیان با سید اشرف پیدا کنم جز اینکه هم شهری یا بهتر بگویم هم شهری هم کوه من، کوهی کرمانی، سالها بعد روزنامه نسیم صبا را داشت که بوی نسیم شمال می داد هیچ رد پائی به دست نیامد، بدینجهت عنوان را با «تأثیر گیلان در نسیم شمال» شروع کردم که درین بحث کرمانی و گیلانی ندارد.

شک نیست که این چند لحظه گفتگوی کوتاه من طبعاً بر اساس منابع و مآخذ متعددی است که اهل قلم و اهل تحقیق گیلانی، مرده و زنده، به رشته تحریر درآورده اند، که اظهار نظر یک کرمانی درباب گیلان، جز این راهی نتواند داشت و بزرگانی چون استاد کریم کشاورز و استاد ابراهیم فخرائی و دوست عزیزم محمد روشن و سایر بزرگان و خلعتبریها و عمیدی نوریها و دکتر کاسمی ها و دهها اهل قلم دیگر عذر مرا خواهند پذیرفت.

همیشه گفته اند که هر نویسنده و شاعر، بیش از هر چیز و هر کس، از محیط اجتماعی و طبیعی خود متأثر میشود، و سید اشرف الدین که اصلاً قزوینی بوده ولی در گیلان پرورش یافته بود، طبعاً از این تأثیر محیط برکنار نیست.

یک نظر کوتاه اجمالی به اوضاع اجتماعی و جنبه های سیاسی و فرهنگی گیلان در دوران سید اشرف، یعنی ده سالی قبل و بعد از مشروطه، این نکته را ثابت می کند که موقعیت ممتاز و محیط باز و پرهیجان گیلان - خصوصاً انزلی و رشت تاچه حدزمینره را برای شکوفان شدن استعداد مدیر نسیم شمال فراهم ساخته است.

البته استعداد ذاتی و ذوق فطری سید اشرف، در استفاده از روحیه اجتماع خود، عامل بزرگ موفقیت اوست، ولی بمصداق اینکه همیشه مستمع صاحب سخن را بر سر ذوق آورد، این محیط گیلان و مردم روشن دل و ساده طبع و آزادی خواه گیلان بوده که میدان به دست سید اشرف داد و وسائلی فراهم کرد تا روزنامه ای پدید آورد مطابق ذوق مردم و روحیه مردم، و کار بدانجا برسد که روزنامه او در اولین روزهای انتشار به اکناف ولایات و شهرهای ایران، از ماورای ارس تا حوالی بم و کرمان و از بوشهر تا سرخس، خریدار و خواننده داشته باشد و آنقدر نفوذ یابد که حتی امروز هم، سالخوردگان ولایات دور دست بعضی اشعار او را به عنوان چاشنی ذوق برای فرزندان و نوادگان خود بخوانند. موقعیت ممتاز بندر انزلی و رشت، در تمام طول حکومت قاجاریه، این زمینه را فراهم ساخته بود که نخستین دریچه آشنایی با تمدن غرب از این بندر کوچک بر جامعه ایران گشوده شود، حقیقت آنست که نخستین پادشاه یا صدراعظمی که اعزام اروپا بوده لامحاله از کناره سفیدرود خود را به انزلی و سپس باکو می رساند، چون باز میگشت، نیز

متأسفانه بعد از قتل ناصرالدین شاه و مغضوب شدن کلیه کرمانیان اهل فکر و اهل ذوق، مرحوم شیخ‌المملک نیز مدرسه خود را ناچار در رشت بست و به تهران آمد و به اروپا رفت و سالها در آنجا بود و در بازگشت به ریاست شرکت نفت کرمانشاه و نمایندگی مجلس شورای ملی (دوران سوم) نیز رسید و بالاخره در مقام ریاست دارائی در کرمان درگذشت. بر گردیم به موقعیت گیلان و ارتباطات فرهنگی آن. البته این ارتباط با خارج و مزایای رشت و انزلی، هرگز نئی این نکته را نمیکنند که سرزمین گیلان نیز قبل از مشروطه دچار همان مصائب و بلاهایی بوده باشد که سایر شهرها و ولایات ایران، و بنابراین همانطور که فی‌المثل، در کرمان می‌بینیم که سی سال قبل از مشروطه، ناصرالدوله گوش کارگران تنبل باغ شاهزاده را عصر به دیوار می‌کوفت و روز بعد میخ آن را می‌کشید و آزادشان می‌کرد، در رشت هم، با وجود اینکه دروازه آزادی ایران به خارج بود - باز هم می‌بینیم که فی‌المثل آقا باقر آبدار مشهور به سعدالسلطنه حاکم گیلان، یک روحانی عالیقدر بنام ملاحسن تجویلداری را احضار می‌کند و گوش او را به دیوار با میخ می‌کوبد^۴ و باز اگر می‌بینم که چند صباح از قبل از مشروطه ظفرالسلطنه روحانی عالیقدر کرمان حاج میرزا محمد رضا را به چوب می‌بندد، در گیلان هم محمدولی خان سپهدار (سپهسالار بعد) آدمی را قبل از ثبوت گناه چندان چوب می‌زند که بیهوش شود، و این خود از کسانی است که بعدها به حق از ارکان مشروطه بشمار می‌رود.

سید اشرف‌الدین حسینی فرزند سید احمد قزوینی بود که در حوالی ۱۳۰۰ قمری در بین‌النهرین تحصیل کرده پس از پنجسال به رشت بازگشته بود. (یک سید اشرف‌گرگانرودی متنفذ نیز در همین ایام در گیلان بوده است که از بحث ما خارج است) روزگاری که او در رشت بود، دوران نام‌آوری یکی از رجال بزرگ مشروطیت یعنی محمدولی خان سپهسالار است که کار خود را از سرتیپی فوج تنکابنی شروع کرد و القابش از امیراکرم و سردار اکرم شروع شد و به نصرالسلطنه و سردار معظم و سپهدار اعظم و سپهسالار اعظم رسید.

دوران زندگی پر فعالیت او واقعاً جامع اضداد است، و با موقعیتی که او داشت تکلیف مجامع آزادی طلب گیلان و همچنین روزنامه نویسان و اهل قلم آن سامان بسیار مشکل می‌نمود، آخر چگونه میشود آدم تا روز هشتم محرم در سنگر عین‌الدوله و بنفع محمدعلی شاه جنگ کند و یکباره از آنجا از داخل سنگر مثل تحول روحی بعضی از اولیاء تصوف - ورق را برگرداند و از جبهه بازگردد و دوباره در تنکابن فریاد عدالتخواهی بلند کند و «انجمن عدالت» تشکیل دهد؟

نکته لازم به اشاره اینست که وقتی عین‌الدوله و سپهسالار تبریز را محاصره کردند مکاتباتی میان عین‌الدوله و تقی‌زاده که در شهر بود صورت گرفته که برخی از آنها توسط

طبعاً از طریق راه آهن روسیه و قفقاز یعنی باکو باز به انزلی می‌رسید، حتی بسیاری از سفرای خارجی و سیاحان خارجی از همین راه به ایران می‌رسیدند، حتی قسمت عمده کالاهای تجارتنی نیز از همین طریق رد و بدل می‌شد چنانکه عثمانی نیز بعلت ارتباطات زیاد، شهپندری در انزلی داشت بالنتیجه نخستین جراید و مجلات و کتابها و همه افکار نو از این راه به ایران می‌رسید، پس هیچ استبعادی ندارد اگر انزلی را در روزگار اخیر، پنجره‌ای بدانیم که از ایران به دنیای روشن فکری خارج گشوده می‌شد.

آنها که اهل کتاب و مطبوعات هستند خصوصاً در مورد انتشارات بصیرتی حاصل کرده‌اند می‌دانند که هر کتاب فروش یا اداره توزیع روزنامه و مجله همیشه به فیش و تیراژ فروش رشت و پهلوی اهمیت خاص قائل بوده است، و علاوه بر آن همیشه بعد از تهران، تیراژ فروش کتاب و مجله در گیلان در ردیف دوم یا سوم قرار داشته است^۲ و این مطلب از جهت تناسب با آمار جمعیت حائز اهمیت تمام است.

علاوه بر آن انجمن فرهنگ گیلان و مدارس وابسته به آن از قدیمترین و پرمایه‌ترین جمعیت‌های فرهنگی کشور محسوب می‌شد، و من خود مقالات استادان بزرگی چون دکتر عیسی صدیق اعلم و مرحوم سعید نفیسی را در مجله فرهنگ ۱۲۹۸ شمسی (۵۵ سال پیش) دیده‌ام و آقای ابراهیم فخرائی و کریم کشاورز خود از اعضاء هیئت تحریریه آن مجله بوده‌اند، و این مجله درست همان کار و وظیفه‌ای را انجام میداد که چهار سال بعد مجله شرق و شش سال بعد مجله آینده و ۱۵ سال بعد مجله مهر و ۲۵ سال بعد مجله یادگار و ۳۰ سال بعد مجله یغما و اخیراً مجله گوهر به عهده گرفته‌اند، و من خود در شماره‌های دی و بهمن ۱۳۰۵ شمسی این مجله فرهنگ، مقالاتی در هفتاد صفحه در شرح حال میرزا آقاخان کرمانی هم‌ولایتی شهید خود، خوانده‌ام که از جهت بحث در افکار و آثار میرزا آقاخان کم‌نظیر است و درست چهل سال بعد از آن، آقای آدمیت به همان روال به بحث در افکار این مرد پرداخت.

متأسفانه نام نویسنده مقاله مستعار است و عنوان «ر. پدیدار» امضا شده ولی بهر حال اغلب مقالات آن از همین نمونه تحقیقی و آموزنده^۳ است و این بهترین دلیل محیط متموج و پرهیجان گیلان بشمار میرود.

در اینجا من مخصوصاً باید از یک همشهری خود نیز نام ببرم که در فرهنگ و گیلان جای پائی دارد و آن مرحوم محمد حسن شیخ‌الملک محمودآبادی سیرجانی است که سالها قبل از مشروطه، به شیراز رفت و از آنجا به تهران آمد و سپس به رشت رفت و در آنجا بود که یکی از نخستین مدارس را به سبک جدید ایجاد کرد که برنامه و ترتیب کار منظم داشت.

آقای ایرج افشار در مجله یغما منتشر شده، در این نامه‌ها ابتدای تقی زاده بی تمایل به ملاقات با عین الدوله نبوده و تا دوم محرم ۱۳۲۷ مکاتبات بر وفق مراد بوده، اما ناگهان تقی زاده انصراف حاصل کرده و طی نامه‌ای که گویا فرستاده هم نشده - نوشته است: «مختصر عرض می‌کنم، این آخرین مکتوب من است و دیگر بعد از این هیچ نخواهم نوشت و همیشه طالب صداقت و مردانگی و یکسره شدن امور هستم...»^۵

راستی آیا بازگشت ۱۸۰ درجه سپهسالار از میدان جنگ تبریز، با این مکاتبات و این اوضاع و احوال مربوط نبوده، و بالاتر، آیا تقی زاده، این جواب قرص را، احتمالا بعد از خبر انصراف محمدولی خان به عین الدوله فرستاده است؟ فلیتأمل.

مکاتبات و تلگرافهای محمد ولی خان با محمد علیشاه از فصول دلکش تاریخ مشروطیت است و هر دو طرف در کمال سادگی، آنچه در دل داشته‌اند به زبان آورده‌اند. وقتی سپهدار از تبریز بازگشت، تلگرافی هم به محمد علیشاه کرد و گفت مصلحت آنست که اندکی با مردم همراه باشد. شاه جواب داد: سپهدار اعظم از تلگراف رمز شما تعجب کردم... حالا که عده‌ای مفسد در تبریز اسم خود را مشروطه طلب گذاشته عصیان کرده‌اند که من از راه تملق به آنها مشروطه بدهم و برای سلطنت خودم و دین اسلام ننگ تاریخی بگذارم، هرگز نخواهد شد عجب است از غیرت شما عجب دولتخواهی می‌کنید هسان است که گفته‌ام. تا این اشرار تمبیه نشوند و پدرشان سوخته نشود دست بردار نیستم. بحمدالله قشون و سرباز هم داریم. پول هم هر قدر بشود اهمیت ندارد محمد علی شاه قاچاره. البته محمد علیشاه تلگراف تندی هم به او مخاברה کرد به این مضمون: «محمدولی محض سوقی نمک به حرامی توبه دولت، ترا از شؤونات دولتی خارج و املاک ترا خالصه نمودیم، از باغشاه محمد علیشاه» ولی محمدولی خان هم جوابی تندتر داد به این مضمون: «باغشاه الحمدالله که از این ننگ خارج شدم، و در املاک من هم هیچکس قدرت دخالت نخواهد داشت.»^۶

حالا تصور بفرمائید، جرایدی که تا دیروز چنین کسی را ملامت می‌کردند و میکوفتند از امروز چه روشی باید در پیش گیرند، و مشکلات کسانی چون سید اشرف را در چنین حوادثی باید سنجید.

با همه اینها چنانکه می‌دانیم، سید اشرف، اصولا مورد حمایت سپهدارها بود و بهمین دلیل همان روزها که سپهسالار وارد درشت شده بود، نسیم شمال در شماره ۲۴ محرم ۱۳۲۷ قمری، مقدم او را چنین تبریک گفت:

ز یمن مقدم سعد سپهدار
غبار مقدمش را کحل ابصار

شده گیلان، دوباره پر زانوار
سزد گیلانیان یکسر نمایند

جهانگیرا امیرا دستگیرا
زدیلم گریان شد آل بویه
الاتا رأیت مشروطه برپاست
همیشه باد مداح تو اشرف

که نامت منتشر گشته در اقطار
ز تنکابن چو تو گشته پدیدار
هلاتا جام مشروطه است سرشار
نکهدارت خدایند جهاندار

نه تنها محمدرولی خان سپهسالار خلعتبری بلکه فتح‌الله خان سپهدار (اکبر) نیز یار و همراه اشرف‌الدین حسینی بودند و حتی مهاجرت و انتقال سید اشرف به تهران نیز به همراه مسافرت سپهدار صورت گرفت.^۷

مخالفت روزنامه نویسان گیلان و اشخاص متنفذ با سید اشرف و حامیان مقتدر او مثل محمد ولی خان سپهسالار، و خاندان معروف دیگر رشتی یعنی سپهدار رشتی و سردار معتمد و مبصر الملک و معجب السفر که پسر عموهایش بودند و خیر الکلام همه را به نام «آل امشه» می‌نامید، باعث شد که سید اشرف نیز، پس از مهاجرت سپهداران به تهران همراه آنان شود و بتهران بیاید و در واقع از ریشه خود را برود.

روزنامه سید اشرف قدم به قدم با سپاه گیلان همراه است، چنانکه فتح قزوین را توسط سپهسالار چنین توجیه می‌کند:

فاش می‌گوییم ره و رسم مسلمانی یکی است

مشرّب مشروطه خوانی جوش ایرانی یکی است

میل شیرازی و یزدی و صفاهانی یکی است

قصه قفقازی، تبریز و گیلانی یکی است

متفق گشتند شیران جمله از بهر شکار

فتح قزوین مانند از شیران گیلان یادگار

نباید فراموش کرد که موقعیت مناسب سپهدار و یاران مشروطه خواهش این امکان را به اشرف‌الدین میداد که آنچه می‌خواهند به زبان آورند، حتی قطعه معروف:

آخ عجب ایام خوشی داشتم (از قول محمدعلیشاه)... یا

الا ای ملت گیلان، من از دربار می‌آیم

ز پیش مهدی شه خسرو قاجار می‌آیم

اگر چه قاصدم اما مسافر وار می‌آیم

بدیدم مستبدین را به حال زار می‌آیم

برای گفتگو فردا سوی بازار می‌آیم...^۸

نسیم شمال ربیع‌الاول ۱۳۲۷ (دوستی محمدعلی شاه و ملت)

شاخ نفیر، کسرنای می‌شود و نمی‌شود

رفع نقار شیخنا می‌شود و نمی‌شود

غول، دلیل و رهنمای می‌شود و نمی‌شود

توپ و تفنگ بیصدا می‌شود و نمی‌شود

گرگ به گله آشنا می‌شود و نمی‌شود

میوه باغ معدلت در بر ظالمان مجو
 بهر خلاص جان خود جز ره پارلمان مجو
 ظالم اگر کشد ترا ناله ممکن امان مجو
 ظلم ز مملکت رها میشود و نمی شود
 منزل شاه باغ شامی شود و نمی شود

۱ - قسمت‌هایی از این نوشته در مجلس یادبود سید اشرف گیلانی در دانشگاه تهران قرائت شده است .

۲ - در این مورد آبادان همیشه جای مخصوص بخود دارد.

۳ - این شماره زیر نظر آقای تقی رائفی تنظیم و انتشار یافته است.

۴ - گیلان در جنبش مشروطیت، ابراهیم فخرائی ص ۳۰.

۵ - مجله یغما شماره ۵ سال ۱۳۰۳، ۲۶۴.

۶ - تلاش آزادی ص ۱۷۱.

۷ - لغت نامه دهخدا ذیل اشرف الدین.

۸ - شماره ۱۵ ربیع‌الثانی ۱۳۲۷ نسیم شمال

ناعم*

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 آینه دار

رتال جامع علوم انسانی

ماگرد رهیم و شهسوار است دگر
 مائیم نهان و آشکار است دگر

درآینه رخ نمودن ازماست، ولی
 آئینه دگر، آینه‌دار است دگر

* آقای ابراهیم ناعم از شاعران خوش ذوق معاصر.